



واژه‌نامه

ستایش: لطف خدا

غیب: پنهان، نهان از چشم؛ عالمی که خداوند، فرشتگان و ... در آن قرار دارند.

فرماندن: متحیر شدن

قوت: رزق روزانه، خوراک، غذا

درس دوم: قاضی بُست

شعر خوانی: زاغ و کبک

اطبّا: جمع طبیب، پزشکان

افکار: مجروح، خسته

ایزد: خدا، آفریدگار

برنشستن: سوار شدن

بی شبهت: بی تردید، بی شک

توقیع: مُهر یا امضای پادشاهان و بزرگان در ذیل

یا بر پشت فرمان یا نامه؛ توقیع کردن: مهرزدن یا

امضا کردن

چاشتگاه: هنگام چاشت، نزدیک ظهر

حَشَم: خدمتکاران

خُطوات: جمع خُطوه، گام‌ها، قدم‌ها

خیر خیر: سریع، آسان

خیلتاش: هریک از سپاهسانی که از یک دسته باشند

در بایست: نیاز، ضرورت

دُرست: تندرست، سالم

دوال: چرم و پوست؛ یک دوال: یک لایه، یک پاره

راغ: دامنۀ سبز کوه، صحرا

رُقعت: رقعۀ، نامۀ کوتاه، یادداشت

روضه: باغ، گلزار

زایل شدن: نابود شدن، برطرف شدن

ادبار: بدبختی، سیه‌روزی؛ متضاد اقبال

اقبال: خوشبختی، سعادت

توفیق: آن است که خداوند، اسباب را موافق

خواهش بنده، مهیا کند تا خواهش او به نتیجه برسد؛

سازگار گردانیدن

تیره‌رایی: بداندیشی، گمراهی

چاشنی‌بخش: آنچه برای اثربخشی بیشتر کلام به

آن اضافه می‌شود.

حلاوت: شیرینی

نژند: خوار و زبون

درس اول: نیکی

گنج حکمت: همت

جیب: گریبان، یقه

چنگ: نوعی ساز که سر آن خمیده است و تارها دارد.

حمیت: غیرت، جوانمردی، مردانگی

دَغل: ناراست، حیلۀ گر

دون همت: کوتاه همت، دارای طبع پست و

کوتاه اندیشه

زَنخدان: چانه

شغال: جانور پستانداری است از تیرهٔ سگان که جزو

رستهٔ گوشتخواران است.

شَل: دست و پای از کار افتاده

شوریده‌رنگ: آشفته‌حال

زِر پاره: قراضه و خُرده زر، زر سکه شده

سیحان الله: پاک و منزّه است خدا (برای بیان شگفتی به کار می رود؛ معادل «شگفتا»)

سِنَدن: ستاندن، دریافت کردن

سر سام: تورّم سر و مغز و پرده های آن که یکی از نشانه های آن، هذیان بوده است.

سور: جشن

شِگیر: سحرگاه، پیش از صبح

شرع: سایه بان، خیمه

صعب: دشوار، سخت

صَلت: انعام، جایزه، پاداش

ضیعت: زمین زراعتی؛ ضیعتک: زمین زراعتی کوچک

عارضه: حادثه، بیماری

علت: بیماری

عز و جَل: عزیز است و بزرگ و ارجمند

عقد: گردن بند

غرامت زده: تاوان زده، پشیمان

غزو: جنگ کردن با کافران

فارغ شدن: آسوده شدن از کار

فراخ تر: آسوده تر، راحت تر

فراغ: آسایش، آسودگی

فرود سرائی: اندرونی، اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر واقع شده باشد، مخصوص زن و فرزند و خدمتگزاران

فیروزه فام: به رنگ فیروزه، فیروزه رنگ

قضا: تقدیر، سرنوشت

کافی: با کفایت، لایق، کارآمد

کران: ساحل، کنار، طرف، جانب

کراهیت: ناپسندی

کوشک: ساختمانی بلند، وسیع و زیبا که اغلب در میان باغ قرار گرفته است؛ قصر، کاخ

گداختن: ذوب کردن

گسیل کردن: فرستادن، روانه کردن

لختی: اندکی

لله درگما: خدا به شما برکت و نیکی دهد

مبشر: نویددهنده، مژده رسان

مقارب: نزدیک به هم، در کنار هم

محبوب: پنهان، مستور، پوشیده

مخنقه: گردن بند

مرغزار: سبزه زار، زمینی که دارای سبزه و گل های خودرو است.

مطرب: آوازخوان، نوازنده

مقرون: پیوسته، همراه

مهمات: کارهای مهم و خطیر

مؤکد: تأکید شده، استوار؛ مؤکد گشتن: سندیت یافتن، تأکید شدن

ناو: کشتی، به ویژه کشتی دارای تجهیزات جنگی

ندیم: هم نشین، همدم

نُکت: نکته ها

نماز پیشین: نماز ظهر

وَبال: سختی و عذاب، گناه

وزر: گناه

همایون: خجسته، مبارک، فرخنده

یوز: یوزپلنگ، جانوری شکاری، کوچک تر از پلنگ که با آن به شکار آهو و مانند آن می روند.

درس سوم: در امواج سند

گنج حکمت: چو سرو باش

افسر: تاج و کلاه پادشاهان

باره: اسب

برومند: بارآور، میوه دار

خرگه: خرگاه، خیمه به‌ویژه خیمهٔ بزرگ
دمار از کسی کشیدن: دمار از کسی برآوردن؛ کنایه از نابود کردن کسی
سیماب گون: به رنگ جیوه، جیوه‌ای؛ سیماب: جیوه
گران: سنگین، عظیم

درس چهارم: درس آزاد (ادبیات بومی ۱)

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

درس پنجم: آغاز گری تنها
 روان خوانی: تا غزل بعد ...

اذن: اجازه، رخصت
اعطا: واگذاری، بخشش، عطا کردن

افراط: از حد درگذشتن، زیاده‌روی، مقابل تفریط
التهاب: شعله‌ور شدن و برافروختن؛ مجازاً ناآرامی، بی‌قراری، اضطراب
بختک: موجود خیالی یا سیاهی‌ای که روی شخص خوابیده می‌افتد؛ کابوس

تحت الحمایه: تحت‌الحمایه بودن؛ تحت‌الحمایه ویژگی کشور، سرزمین یا فردی است که معمولاً به‌موجب پیمانی با یک کشور نیرومند، تحت حمایت او درمی‌آید و در عوض، امتیازات و اختیاراتی به او می‌دهد. تحت‌الحمایگی دربارهٔ یک کشور یا

سرزمین، یکی از اشکال استعمار و مرحله‌ای قبل از تبدیل کامل به مستعمره است.

تفریط: کوتاهی کردن در کاری

توازن: تعادل، برابری

جنون: شیفتگی، شیدایی، شوریدگی

چنبره زدن: چنبر زدن، حلقه زدن، به‌صورت خمیده و حلقه‌وار جمع شدن

خصال: جمعِ خصلت، خوی‌ها، خواه نیک باشد یا بد
دار السلطنه: پایتخت؛ در دورهٔ صفوی و قاجار، عنوان بعضی از شهرها که شاهزاده یا ولیعهد در آن اقامت داشت.

درایت: آگاهی، دانش، بینش

زبونی: فرومایگی، درماندگی

زنبورک: نوعی توپ جنگی کوچک دارای دوچرخ که در زمان صفویه و قاجاریه روی شتر می‌بستند.

شایق: آرزومند، مشتاق

صفیر: صدای بلند و تیز

طاق‌ت فرسا: توان فرسا، سخت و تحمل‌ناپذیر

غیرت: حمیت، تعصب

کورسو: نور اندک، روشنائی کم

معبد: پرستشگاه، محلّ عبادت

مقرر: معلوم، تعیین شده

موعد: هنگام، زمان

موزون: هماهنگ، خوش‌نوا

نهیب: فریاد بلند، به‌ویژه برای ترساندن یا اخطار کردن

وجد: سرور، شادمانی و خوشی؛ به‌وجود آوردن: خوشحال کردن

ولایات: جمع ولایت؛ مجموعه شهرهایی که تحت‌نظر والی اداره می‌شود؛ معادل شهرستان امروزی

درس ششم: پرورده عشق

گنج حکمت: مردان واقعی

پرورده: پرورش یافته

جمله: همه، سراسر

جهانگیر: گیرنده عالم، فتح کننده دنیا

چهد: کوشش، تلاش، سعی

چاره گری: تدبیر، مصلحت اندیشی

خنیده: مشهور، معروف، نامدار؛ خنیده نام ترگشتن:

مشهورتر شدن، پرآوازه تر گردیدن

خویشان: جمع خویش، اقوام

رایت: بیرق، پرچم، درفش

سرسبت: فطرت، آفرینش، طبع

غایت: پایان، فرجام، نهایت

گزار کاری: زیاده روی، بیهوده کاری

محمل: کجاوه که بر شتر بندند، مهد

موسم: زمان، هنگام

درس هفتم: باران محبت

شعرخوانی: آفتاب حسن

استحقاق: سزاواری، شایستگی

اصناف: جمع صنف، انواع، گونه ها، گروه ها

اعزاز: بزرگداشت، گرامیداشت

الوهیت: خدایی، خداوندی

بعد: دوری، فاصله

تعبیه کردن: قرار دادن، جاسازی کردن

تلبیس: حقیقت را پنهان کردن، حيله و مکر به کار

بردن، نیرنگ سازی

جَلت: بزرگ است؛ حضرت جَلت: خداوند، باری تعالی

حضرت: آستانه، پیشگاه، درگاه

خزاین: جمع خزانه، گنجینه ها

خلیفه: جانشین

راقت: مهربانی، شفقت

ربوبیت: الوهیت و خدایی، پروردگاری

رغبت: میل و اراده، خواست

سست عناصر: بی اراده، بی غیرت

طوع: فرمان برداری، اطاعت، فرمانبری

عنایت: توجه، لطف، احسان

غنا: بی نیازی، توانگری

قبضه: یک مشت از هر چیزی

قرب: نزدیک شدن، هم جواری

کبریایی: منسوب به کبریا؛ حضرت کبریایی: خداوند تعالی

متأللی: درخشان، تابان

مذلت: فرومایگی، خواری، مقابل عزت

مُشْتَبِه: اشتباه کننده، دچار اشتباه؛ مُشْتَبِه شدن: به

اشتباه افتادن

مشعشع: درخشان، تابان

مقرب: آن که نزدیک به کسی شده و در نزد او منزلت

پیدا کرده است.

ملکوت: عالم غیب، جهان بالا

نفایس: جمع نفیسه، چیزهای نفیس و گران بها

وسائط: جمع وسیطه یا واسطه، آنچه به مدد یا از طریق

آن به مقصود می رسند.

هیئت: شکل، ظاهر، دسته ای از مردم

درس هشتم: در کوی عاشقان

گنج حکمت: چنان باش ...

تشییع: همراهی و مشایعت کردن جنازه تا گورستان

خوش لقا: زیبارو، خوش سیما

رضوان: بهشت، نام فرشته ای که نگهبان بهشت است.

زهد: پارسایی، پرهیزگاری

شبیگرد: شب‌رو

شریعت: شرع، آیین، راه دین، مقابلِ طریقت

صنم: بُت، معشوق زیبارو (مجازاً)

عازم: رهسپار، راهی

قَدَسُ الله روحه العزیز: خداوند، روح عزیز او را پاک گرداند.

متفق: همسو، هم عقیده، موافق

محضر: محلّ حضور، مجازاً مجلس درس یا مجلسی که در آن، سخنان قابل استفاده گفته می‌شود.

مرشد: آن که مراحل سیر و سلوک را پشت سر گذاشته و سالکان را راهنمایی و هدایت می‌کند؛ مُراد، پیر، مقابلِ مُرید و سالک

مَلک: فرشته

مناسک: جمع مَناسک، اعمال عبادی، آیین‌های دینی

وعظ: اندرز، پند دادن

درس نهم: ذوق لطیف

روان خوانی: میثاق دوستی

أغوز: اولین شیری که یک ماده به نوزادش می‌دهد

و سرشار از موادّ مقوّی است.

أماس: وَرَم، تورّم؛ آماس کردن: گنجایش پیدا کردن، متورّم شدن

استسقا: نام مرضی که بیمار، آب بسیار خواهد.

انعطاف: نرمش، آمادگی برای سازگاری با دیگران، محیط و شرایط آن

بالبداهه: بدون اندیشه قبلی

بذله گو: شوخ، لطیفه پرداز

به نقد: در حال حاضر، در وضعیت مورد نظر

پالیز: باغ، جالیز

تحفه: ارمغان، هدیه

تمکّن: توانگری، ثروت

تهنیت: شادباش گفتن، تبریک گفتن، تبریک

چابک: تند و فرز

دست‌خوش: آنچه یا آن که در معرض چیزی قرار گرفته یا تحت غلبه و سیطره آن است؛ بازیچه

سبک‌سری: سهل انگاری و بی مسئولیتی

شاب: بُرنا، جوان

شائبه: به شک اندازنده درباره وجود چیزی، و به

مجاز، عیب و بدی یا نقص در چیزی؛ بی شائبه: بدون

آلودگی و با خلوص و صداقت، پاک، خالص

شعر تمثیلی: شعر نمادین و آمیخته به مَثَل و داستان

ضباحت: زیبایی، جمال

عندلیب: بلبل، هزارستان

فرخنده: مبارک، خجسته

فرط: بسیاری

گیوه: نوعی کشش با رویه‌ای دست باف

لطایف: جمع لطیفه، نکته‌های دقیق و ظریف، دقایق؛

سخنان نرم و دلپذیر

لفاف: پارچه و کاغذی که بر چیزی پیچند.

متعصّب: غیرتمند

مسرّت: شادی، خوشی

مسرور: شادمان، خشنود

مشیت: اراده، خواست

میثاق: عهد و پیمان

نکبت بار: شوم و ایجادکننده بدبختی و خواری

نَمَد: پارچه کلفت که از کوبیدن و مالیدن پشم یا کُرک

به دست می‌آید و از آن به عنوان فرش استفاده می‌کنند

یا کلاه و بالا پوش می‌سازند؛ بالا پوشِ نمدی

درس دهم: بانگ جرس

گنج حکمت: به یاد ۲۲ بهمن

وادی: سرزمین

ولی: دارندهٔ بالاترین مقام در دین پس از پیغمبر ﷺ،

دوست

همپا: همراه، هم قدم، هر یک از دو یا چند نفری که با هم کاری انجام می دهند.

درس یازدهم: یاران عاشق

شعر خوانی: صبح بی تو

آدینه: روز جمعه، آخرین روز هفته

انکار: باور نکردن، نپذیرفتن، نفی کردن

بیعت: پیمان، عهد، پیمان بستن برای فرمان برداری و اطاعت از کسی

چنبر: حلقه و هر چیز حلقه مانند، کمند، قلاده

رستن: رهاشدن، نجات یافتن

روحانی: منسوب به روح، معنوی، ملکوتی

سیمینه: منسوب به سیم، سیمین، اشیای ساخته شده از سیم یا نقره

مدار: مسیری معمولاً دایره‌ای شکل که در آن چیزی به دور چیز دیگر می چرخد؛ مسیر

مرهم: هر دارویی که روی زخم گذارند، التیام بخش

منکر: انکار کننده، ناباور

درس دوازدهم: کاوهٔ دادخواه

گنج حکمت: کاردانی

آوری: بی گمان، بی تردید، به طور قطع

اژدها پیکر: در شکل و هیئت اژدها، دارای نقش اژدها

اساطیر: جمع اسطوره؛ افسانه‌ها و داستان‌های خدایان و پهلوانان ملل قدیم

بار: اجازه، رخصت؛ بار عام: پذیرایی عمومی، شرفیایی
همگانی؛ مقابل بار خاص (پذیرایی خصوصی)

باره: اسب

برگ: توشه و هر چیز مورد نیاز؛ مایحتاج و آذوقه

تابناک: درخشان، نورانی

جرس: زنگ

جولان: تاخت و تاز

چاووش: آن که پیشاپیش زائران حرکت می کند و با صدای بلند و به آواز اشعار مذهبی می خواند.

خاره: سنگ خارا، سنگ

راهوار: اسب خوش حرکت و تندرو، اسب و شتر خوش راه

رحیل: از جایی به جای دیگر رفتن، کوچ کردن، سفر کردن

رَشحه: قطره، چکه

رُفتن، زدودن:

رکاب: حلقه‌ای فلزی که در دو طرف زین اسب آویخته می شود و سوار پا در آن می گذارد.

سترگ: بزرگ، عظیم

غلم: پرچم

فرض: واجب گردانیدن، آنچه انجام آن بر عهدهٔ کسی

نهاده شده باشد، لازم، ضروری

کران: طرف، جهت، کنار

کلاف: نخ و ریسمان و جز آن که گرد کرده باشند، ریسمان پیچیده گرد دوک

محوطه: پهنه، میدانگاه، صحن

مَشک: انبان، خیک، کیسه‌ای از پوست گوسفند

نیلی: به رنگ نیل، کبود

الحاح: اصرار، پافشاری کردن

بازارگاه: جای خرید و فروش، بازار؛ در متن درس، مقصود اهل بازار است.

پایمردان دیو: دستیاران حکومت، توجیه‌کنندگان حکومت بیداد

پشت پای: روی پا، سینه پا

ترگ: کلاه خود

تفرج: گشت و گذار، تماشا، سیر و گردش

خجسته: فرخنده، مبارک

خوالیگر: آشپز

درفش: پرچم، بیرق

درفش کاویان: درفش ملی ایران در عهد ساسانی، (کاویان یا کاویانی: منسوب به کاوه)

دژم: خشمگین

زخم درای: ضربه پتک؛ درای، در اصل زنگ کاروان است.

سپردن: پای مال کردن و زیر پا گذاشتن

سپهبد: فرمانده و سردار سپاه

سبک: سریع، شتابان

سروش: فرشته پیام‌آور، فرشته

شمار گرفتن: حساب پس دادن

غو: فریاد، بانگ و خروش، غریو

فایق: دارای برتری، مسلط، چیره

فریاد خواندن: فریاد خواستن، طلب یاری کردن، دادخواهی کردن

گُرز گاوَسر: گُرزی که سر آن شبیه سر گاو بوده است.

گیهان خدیو: خدای جهان (گیهان: کیهان، جهان، گیتی)

لاف: سخنان بی‌پایه و اساس، دعوی باطل، ادّعا؛

لاف‌زدن: خودستایی کردن، ادّعای باطل کردن

مجزد: صرف، تنها

محضر: استشهدنامه، متنی که ضحاک برای تبرئه

خویش به امضای بزرگان حکومت رسانده بود.

موبد: روحانی زردشتی، مجازاً دانشمند، دانا

نفیر: صدای بلند، فریاد

هنر: فضیلت، استعداد، شایستگی، لیاقت

یکایک: ناگهان

درس سیزدهم: درس آزاد (ادبیات بومی ۲)

.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....

درس چهاردهم: حمله حیدری

شعر خوانی: وطن

آوردگاه: میدان جنگ، نبردگاه

آبرش: اسبی که دارای پوست خال‌دار یا رنگ به

رنگ (به‌ویژه سرخ و سفید) است. در اینجا مطلق

اسب منظور است.

امتناع: سر باز زدن از انجام کاری یا قبول کردن

سخنی، خودداری کردن

برافراختن: برافراشتن، بلند کردن

پور: فرزند مذکر، پسر

تپیدن: بی‌قراری و اضطراب نمودن، لرزیدن از ترس

حبیب: دوستدار، یار، از القاب رسول اکرم ﷺ

حرب: جنگ و نزاع

تعاون: یکدیگر را یاری کردن، یاری رساندن

تکفل: عهده دار شدن

تگ: دویدن

تیمار: مواظبت، مراقبت؛ تیمار داشتن؛ مراقبت کردن

ثقت: اطمینان، خاطر جمعی

جال: دام و تور

حَبَه: دانه

خایب: ناامید، بی بهره

دَها: زیرکی، هوشمندی

راه تافتن: راه را کج کردن، تغییر مسیر دادن

رخصت: اجازه، اذن دادن

ریاحین: جمع ریحان، گیاهان خوشبو

زُمرَد: سنگ قیمتی به رنگ سبز

زهاب: آبی که از سنگی یا زمینی می جوشد؛ جای

تراویدن آب در چشمه و مانند آن؛ مجازاً اشک

ستیزه روی: گستاخ و پُرو

سَر: رئیس

سیادت: سروری، بزرگی

شکاری: منسوب به شکار؛ صید، نخجیر

صافی: پاک، بی عش، خالص

صواب: صلاح و درست

طاعن: سرزنشگر، عیب جو

عقده: گره

قفا: پشت گردن؛ دنبال و پی

گُرازان: درحال گرازیدن و به ناز و تکبر راه رفتن،

خرامان

گشن: انبوه، پُرشاخ و برگ

مُتَصَيِّد: شکارگاه

متواتر: پی در پی، پیاپی

مجادله: جدال و ستیزه

مطاوعت: فرمان بری

خدو: آب دهان، بزاق

دستوری: رخصت، اجازه دادن؛ دستوری خواستن؛

اجازه خواستن

رزمگه: مخفف رزمگاه، میدان جنگ

ژنده: بزرگ، عظیم؛ ژنده فیل: فیل بزرگ

ژیان: خشمناک، خشمگین

سهم: ترس

سهمگین: هراس انگیز، ترس آور

ضرب: زدن، کوفتن

غزا: پیکار، جنگ

غضنفر: شیر

قبا: نوعی جامه جلّو باز که دو طرف جلوی آن با دکمه

بسته می شود.

کیش: آیین، دین، مذهب

کیمیا: ماده ای فرضی که به گمان پیشینیان، فلزاتی

مانند مس و قلع را به طلا و نقره تبدیل می کند.

منزه: پاک و بی عیب

هژبر: شیر

درس پانزدهم: کبوتر طوق دار

گنج حکمت: مهمان ناخوانده

اختلاف: رفت و آمد

استخلاص: رهایی جُستن، رهایی دادن

اعتذار: عذرخواهی، پوزش خواهی

التفات: توجّه

امام: راهنما، پیشوا

اولی تر: شایسته تر، سزاوارتر

اهمال: کوتاهی، سهل انگاری کردن

برائثر: به دنبال؛ اثر؛ ردّپا

تخلّص: رهایی

مطلق: رهاشده، آزاد

مُطَوَّقَه: طوق‌دار

مظاهرت: یاری کردن، پشتیبانی

معونت: یاری، کمک

مالالت: آزرده‌گی، به ستوه آمدن، ضعف و خستگی

جسمی و روحی

ملا مت: سرزنش

ملول: سست و ناتوان، آزرده

مناصحت: اندرز دادن؛ راستی و صداقت نسبت به

همدیگر

منقطع: بریده، قطع شده

مواجب: جمع موجب، وظایف و اعمالی که انجام آن

بر شخص واجب است.

مواضع: جمع موضع، جای‌ها

موافق: همراه، هم‌فکر

موالات: با کسی دوستی و پیوستگی داشتن، دوستداری

مودت: دوستی، محبت، دوستی گرفتن؛ ارباب مودت:

دوستان

ناحیت: ناحیه، سرزمین

نزه: باصفا، خوش آب و هوا، خرم

همگنان: همگان، همه

ورطه: مهملکه، خطر و دشواری

وقیعت: بدگویی، سرزنش، عیب‌جویی

درس شانزدهم: قصه عینکم

روان‌خوانی: دیدار

ابلاغ: رساندن نامه یا پیام به کسی

ارک: قلعه، دژ

بز و بز: با دقت، خیره‌خیره

بور شدن: شرم‌منده شدن، خجلت‌زده شدن؛ بور: سرخ

تأثر: اثرپذیری، اندوه

تعلیمی: عسای سبکی که به دست گیرند.

تلمذ: شاگردی کردن، آموختن

چرتکه: واژه روسی؛ وسیله‌ای برای محاسبه جمع

و تفریق شامل چند رشته سیم که در چهارچوبی

قرار دارد. در دو رشته چهار مهره و در بقیه ده مهره

متحرک که نماینده یک تا ده است، جای دارد.

چله: زه کمان که انتهای تیر در آن قرار دارد و با

کشیدن و رها کردن آن، تیر پرتاب می‌شود.

رفعت: اوج، بلندی، والایی

سو: دید، توان بینایی

شما مت: سرکوفت، سرزنش، ملا مت

شوربا: آش ساده که با برنج و سبزی می‌پزند.

صورتک: چهره‌ای مصنوعی که چهره اصلی را

می‌پوشاند و در آن سوراخ‌هایی برای چشم و دهان

تعبیه شده است؛ نقاب (فرهنگستان زبان و ادب فارسی،

در حوزه هنرهای تجسمی، صورتک را در برابر «ماسک»

به تصویب رسانده است)

عیار: خالص، سنجه، مقابل غش و ناپاکی؛

تمام عیار: کامل و بی نقصان، پاک، خالص

فرام: فریم (frame)، قاب عینک

فرنگی مآب: کسی که به آداب اروپاییان رفتار می‌کند،

متجدد

فرنگی مآبی: به شیوه فرنگی‌ها و اروپایی‌ها، (مآب به

معنای بازگشت یا جای بازگشت است، اما در اینجا

معنای شباهت را می‌رساند.)

قذاره: جنگ افزاری شبیه شمشیر پهن و کوتاه؛

قذاره کش: کسی که با توسل به زور، به مقاصد خود

می‌رسد.

قلا: کمین؛ قلا کردن: کمین کردن، در پی فرصت

بودن

قَوَال: در اینجا مقصود بازیگر نمایش های دوره گردی است.

کذا: آن چنانی، چنان

کلون: قفل چوبی که پشت در نصب می کنند و در را با آن می بندند.

کمیسیون: واژه فرانسوی؛ هیئتی که وظیفه بررسی و مطالعه درباره موضوعی را برعهده دارد؛ جلسه (مجازاً)؛ کمیسیون کردن: تشکیل جلسه دادن
متجددانه: نوگرایانه، روشنفکرانه
محقر: کوچک، حقیر

مخاطره: خطر، خود را در خطر انداختن

مسامحه: آسان گرفتن، ساده انگاری

مسحور: مفتون، شیفته، مجذوب

مشروعیت: منطبق بودن رویه های قانون گذاری و اجرایی حکومت با نظر مردم آن کشور
مضحک: خنده آور، مسخره آمیز

مغتنم: با ارزش، غنیمت شمرد؛ مغتنم شمردن:

غنیمت شمردن

مهملی: بی کارگی و تنبلی

موقر: با وقار، متین

مهیب: سهمگین، ترس آور

نخ قند: نوعی نخ که از الیاف کَنف ساخته می شود.

هفت صندوقی: دسته هفت صندوقی، گروه های نمایشی دوره گردی بوده اند که با اجرای نمایش های روحوضی، اسباب سرگرمی و خنده مردم را فراهم می کردند. این گروه ها وسایل و ابزار خود را در صندوق هایی می نهاده اند. پرجاذبه ترین و کامل ترین گروه آنهایی بودند که هفت صندوق داشته اند. به هر یک از بازیگران گروه «قوال» یا «قوالک» می گفته اند.

یُغور: درشت و بدقواره

درس هفدهم: خاموشی دریا

گنج حکمت: تجسم عشق

برزیکر: برزرگر، دهقان، کشاورز
چراغدان: جایی یا ظرفی که در آن چراغ بگذارند.

درس هجدهم: خوان عدل

روان خوانی: آذرباد

بز: خشکی، بیابان

خوان: سفره یا طبقی که در آن، غذا می گذاشتند.

رستن: نجات یافتن، رها شدن

ریشخند: تمسخر

شَعَف: خوشی، شادمانی

مبدل: دگرگون، تغییر داده شده

مطلق: بی شرط و قید

معتبر: محترم، ارزشمند

مُفرَح: شادی بخش، نشاط آور

مقید: گرفتار، بسته، در قید شده

ممد: مدد کننده، یاری دهنده

هلهله: سروصدای همراه با شادی و شور و شوق، خروش

نیایش: الهی

چالاک: چابک، تند و فرز

حشر: رستاخیز، قیامت

عصیان: نافرمانی، گناه و معصیت

هول: ترس، هراس